



زیبا و مجلل است و محاسن بسیاری دارد، لیکن هنوز تفاوت مختصری با گرمابه حضرت سلیمان دارد که چنانچه رفع گردد، هیچ نقص و کسری نخواهد داشت!

سلطان سلیم مشتاقانه پرسید: "آن کسری چیست؟"

حاجی پدروز کینه توز جواب داد: "سلطان من! همه میدانند که رنگ دیوارهای هر گرمابه‌ای بر اثر گرما و بخار، مرتب پوست میشود و می‌افتد. منتها دیوارهای گرمابه حضرت سلیمان را با رنگ مخصوص نقاشی کرده بودند که در برابر تمام اینها مقاومت خاصی داشت، لذا پیشنهاد میکنم که جلیبی شمه گرمابه و نقاشی دیوارها را با استفاده از رنگ مقام و مخصوص تکمیل کند!"

سلطان سلیم که بسیار مشتاق داشتن گرمابه‌ای همچون حضرت سلیمان بود رو به جلیبی شمه کرد و منتظر پاسخ وی ماند.

جلیبی شمه که از دسیسه های حاجی پدروز آگاه بود اینبار نخواست که به دام آن ناپاکار بیفتد، لذا با هشیاری جواب داد: "پیشنهاد حاجی پدروز بسیار بجا و عاقلانه میباشد! لیکن چنانکه اعلیحضرت واقف هستید، بنده از نوادگان خانواده مهندسین و معمارها هستم و در کار رنگ و نقاشی کوچکترین سررشته‌ای ندارم. لیکن جناب حاجی پدروز، وزیر کاردان و دانا، از خانواده نقاشان است و سنت رنگ و رنگ آمیزی را از شداران خود به ارث برده است! مطمئناً همانطور که من با کمال میل جهت کسب رضایت سلطان کوشش کردم و کار آبا و اجدادی‌ام را بدست گرفتم، حاجی پدروز نیز با کمال میل و مهارت پروژۀ رنگ و نقاشی گرمابه را آغاز، و با موفقیت بی پایان خواهد برد!!!"

شادی سلطان حد و اندازه نداشت و رو به حاجی پدروز کرد که با دهان باز و چشمان از حدقه درآمده به وی می‌نگریست، و گفت: "حاجی پدروز عزیز! امیدوارم که در کار خود موفق و مؤید باشی! گمان میکنم که مدت سی روز برای رنگ و نقاشی دیوارهای گرمابه کافی باشند! امیدوارم که تا آئروز توانی این وظیفه را به نحو احسن به انجام رسانی!"

حاجی پدروز مانند گنگی تنظیم کرد و بدون اینکه بتواند پاسخی بدهد از کاخ سلطان خارج شد تا بلکه چاره‌ای برای درد بی دوی خود پیدا کند! همسر وی با مشاهده قیافه درهم شوخوش از حال وی جو‌یا شد و پرسید: "چه اتفاقی برای شوهر کاردان و عاقلم رخ داده؟" و حاجی پدروز، ماجرای دسیسه اش را از آغاز تا انتها برای همسرش نقل کرد تا

بلکه راهی برای خلاصی از این وضع بیابند. اندوه دارد

دوستان عزیز! چنانچه مایل به تشکیل و تدارک سختی در محل اقامت خود هستید، میتوانند با ما تماس گرفته و خواسته خود را عملی سازید. دوستانی که مایل به بخش این نشریه در محل اقامت خود

و یا تهیه کتب فارسی هستند میتوانند با شماره تلفن ۰۹۹-۴۰۵۲ یا شماره ۰۲-۵۸۵۷۶۹۲ تماس حاصل فرمایند.

\*\*\*\*\*

تورا و تعلیم آنرا بیاد فراموشی سپاریم! و مبادا وضعی ایجاد گردد که دره‌های خانه خدا فقط از شباهت به شباهت باز گردند! مبادا که تمام آن جلوه و زینت آلات که جنبه فرعی دارند، اصل و اساس قرار گیرند، و تورا و تفسیر و دروس دینی و اخلاق و آموزش قوانین یهودیت، فقط به سبلی فرعی تبدیل گردند!

هستند برخی از متصدیان کنیسا که از اجرای برنامه های دینی و پیشبرد اساس و اصول یهودیت در چهارچوب کنیسا خودداری میکنند، تا مبادا زمین کنیسا خاک آلود گردد، و یا صندلی ها زودتر از بین بروند! و یا اینکه مبلغی به حساب ماهانه برقی کنیسا اضافه نگردد! عاقل از اینکه آنچه مورد رضایت خداوند متعال قرار میگیرد نه دیوارهای زیبا، نه طاق بسیار مجلل، نه چلچراغ های زیبنده، و نه سایر تزئینات است. اینها فقط مروری جنبی و فرعی هستند که جهت زیبا کردن و جلوه بخشیدن به اصل و اساس مقدسات تعیین شده اند، که بدون شك این اصل و اساس، همانا تفسیر، تورا، آوای تهلیلیم، دروس تورا، اخلاق، آموزش قرآنین بین انسان و هموعاش و سایر وظایف يك انسان یهودی می باشد.

از یکی از ربانیم بزرگ در دوره گذشته پرسیدند: «اتروقی که اشخاص بسیاری در عید سوکوت آن را در دست گرفته و براخا گفته اند تا اینکه رنگش به تیرگی گرائیده چه درجه و ارزشی از لحاظ کسروت دارد؟!» فرمود: «چنین اتروق بدرنگ و تیره شده ای که چندین دست گشته، از بهترین درجه کسروت برخوردار است!!!»

تفسیرهای همگانی و مرتب هر روز، دروس و سخنرانی و مطالب تورا و آموزش هلاخا، قرائت تهلیلیم و صدای آموزش و تحصیل تورا، بهترین و زیبنده ترین زینتها برای يك کنیسا و خانه خداوند می باشند. و زینت آلات و چراغها و تزئینات دیگر کنیسا، با وجود اهمیت و ارزش شایان آنها، تنها امری فرعی و جنبی می باشند که جهت جلوه بخشیدن به اصل و اساس که همان تورا و تفسیر باشند تعیین گشته اند. امید واریم که بیت المقدس نهائی بزودی در ایام ما بنا گردد، و از جلوه و شکوه ظاهری و معنوی و باطنی آن، نهایتاً فیض ببریم.

\*\*\*\*\*  
**چاه مکن بهر کسی! داستان دنبال دار هست!**  
\*\*\*\*\*

سران سلطان در تعریف و توصیف محاسن گرما به کوتاهی نکرده و به این ضریق، ارج و ارزش جلیبی شمه در نظر سلطان بیش از پیش بالا رفت. لیکن از این سو کینه و حسادت حاجی پدروز نیز بالا میروفت و دنبال دسیسه تازه ای گشت تا بار دیگر جلیبی شمه را بدام اندازد. لذا آغاز سخن کرده گفت: "اعلیحضرت! البته گرمابه جلیبی شمه بسیار